

روشن است که چاپ این مقاله به معنای پذیرش
مبانی آنچه که دموکراسی نامیده می شود نیست.

تالیف: فرانسیسکو ویفورت



♦ دانشجوی رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق علیه السلام

Francisco C. Welfort وی که استاد علوم سیاسی و عضو مرکز مطالعات فرهنگی معاصر
دانشگاه سان پائولو در برزیل می باشد. آثار متعددی در زمینه جنبش کارگری برزیل، سیاستهای
توده گرایانه و گذار به دموکراسی منتشر نموده است. آخرین اثر وی کتابی است مشتمل بر مجموعه
مقالاتی در باره دموکراسی که در سال ۱۹۹۲ (به چاپ رسیده است).

فرانسیسکو ویفورت
خلیل دارا

دموکراسی جدید چیست؟

چکیده:

دموکراسی جدید به همان دموکراسی های در حال شکل گیری در آمریکای لاتین می گویند که از دهه
۱۹۷۰ پدید آمدند. این دموکراسی هائوعی از رژیم های مختلط هستند که گه هایی از نظام
نمایندگی و نظام ریاستی را با هم در خود دارند. در این نوع رژیم های در حال گذار نهاد های
دموکراتیک چنان با میراث گذشته استبدادی در آمیخته که گاه تشخیص اینکه چه چیز هایی از نظام
دیکتاتوری سابق باقی مانده یا چه چیز هایی واقعا جدید و دموکراتیک است دشوار خواهد بود. اگر چه
ظهور چنین رژیم های مختلطی در مقایسه با دیکتاتوری های اقتدار طلب پیشین به عنوان یک
پیروزی در دموکراسی قلمداد می شود اما در مجموع دموکراسی جدید که اصل را بر برتری تفویض
اختیاری می گذار د تا نمایندگی، همان دموکراسی های تهی و وضعی نامیده می شود که انواع مختلفی از
ضعف های دموکراتیکی را در خود دارند.

اگر چه توضیح درباره دموکراسی جدید بحث شایسته ای را می طلبد اما به عقیده ما در آغاز بحث ارائه یک تعریف توصیفی کافی خواهد بود. مقصود از دموکراسی های جدید رژیم های دموکراتیکی است که از دهه ۱۹۷۰ ظهور کردند. اولین شکل این نوع دموکراسی مربوط به انقلاب گل های میخک در کشور پرتغال است که در سال ۱۹۷۴ رخ داد و آغازگر یک موج تاریخی بود که سرانجام به تغییرات سیاسی در اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ و اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ ختم شد. به عقیده ما این عنوان مجسم کننده رژیم های سیاسی کشورهایی چون اسپانیا، برزیل و لهستان است. اگر چه این رژیم ها از جهات مهمی با هم اختلاف دارند، ولی وجه مشترک آنها اضمحلال دیکتاتوری سابقشان است که راهگشای ظهور دموکراسی هایی بود که هرگز در طول تاریخ این کشورها مستقر نشده بود.^۲

بحث اصلی این است که دموکراسی های جدید همان دموکراسی های در حال شکل گیری هستند. این روند در شرایطی صورت می پذیرد که استفاده از میراث باقیمانده از دیکتاتوری های گذشته را اجتناب ناپذیر می سازد. این دموکراسی ها همچنین در یک دوره ای از بحران اقتصادی و سیاسی پدید می آیند که نابرابریهای موجود و تازه ایجاد شده را شدت می بخشد. تحت چنین شرایطی آنها یک شکل خاص نهادی به خود می گیرند که بیشتر تأکیدش بر "اصل تفویض اختیار" است تا "اصل نمایندگی" (یا مشارکت). در ادامه بحث از اهمیت مسأله رهبری و نهادهای مرتبط با آن در جهت تقویت پایه های دموکراسی نیز سخن خواهیم گفت بعلاوه اینکه باید بپذیریم که استحکام دموکراسی های جدید به مراتب مشکل تر از دوران گذار به دموکراسی بوده است.

دموکراسی های قدیم و جدید:

اگر چه در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شاهد وجود شماری از رژیم های اقتدارگرا در آمریکای لاتین بودیم اما در دهه ۱۹۸۰ با نمونه هایی از دموکراسی جدید روبه رو می شویم. بعضی از این

دموکراسی ها به ویژه آرژانتین، برزیل، پرو و گواتمالا الگوهای مورد نظر ما را تشکیل می دهند. از آنجا که در فضای جهانی - تاریخی حاضر بعضی قیاس ها با کشورهای اروپای شرقی نه تنها مطلوب بلکه اجتناب ناپذیر است، بنابراین در مورد کشورهای روسیه، لهستان و مجارستان بحث خواهیم کرد. بعلاوه اینکه به بررسی حداقل یک نمونه از دموکراسی قدیمی در آمریکای لاتین خواهیم پرداخت. این کشور که شیلی می باشد به عنوان یکی از شاخص ترین نمونه ها در ایجاد دموکراسی پایدار، در یک مقطع از تاریخ با شکست روبرو شد و کشور را درگیر چرخه اقتدارگرایی و سپس دوران گذار به دموکراسی کرد که دیگر کشورهای آمریکای لاتین را نیز فرا گرفته بود. نمونه دوم از این نوع ناکامی مربوط به اروگوئه است. اما امروزه این دو کشور به عنوان نمونه های مثبت در تجدید دموکراسی مطرح هستند.

اگر چه این شکست ها ناخوشایند است اما این نمونه ها می تواند ما را در تجزیه و تحلیل روندهای اخیر شکل گیری دموکراسی یاری رساند. در اینجا از نظرات لینز در بحث مربوط به مطالعات صورت گرفته توسط کارل دیتزیش برآفر درباره جمهوری و ایمار بهره می جویم.^۱ از آنجا که در نظر داریم درباره چشم اندازهای استحکام دموکراسی های جدید بحث کنیم، باید برای آگاهی دادن به رهبران جریان تحول دموکراتیک، آنها را از تجربه های شکست در دموکراسی های سابق مطلع سازیم. این گونه شکست های تاریخی بیانگر آن است که اولاً برخی از ضعف های موجود در دموکراسی جدید را در دموکراسی های پایدار نیز می توان یافت. بدین ترتیب وضعیتی که در سال ۱۹۷۳ منجر به کودتا در شیلی شد مناسبت ویژه و موجهی با تصور وضعیت سیاسی آمریکای لاتین دارد. تجربه شیلی بیش از هر کشور دیگری بر اهمیت نیاز به حضور رهبری مسؤول صحنه می گذارد. اما نکته دومی که مناسبت شکست های گذشته را برملا می سازد این است که تجربه های تاریخی مربوط به دموکراسی قدیمی امیدوار کننده است. دموکراسی های جدید غیر پایدار را از لحاظ سیاسی بی ثبات و

مقصود از
دموکراسی های
جدید رژیم های
دموکراتیکی است
که از دهه ۱۹۷۰
ظهور کردند.
اولین شکل این
نوع دموکراسی
مربوط به انقلاب
گل های میخک در
کشور پرتغال
است که در سال
۱۹۷۴ رخ داد.

اندیشه و سیاست

شماره اول زمستان ۱۳۸۰

۱۱۷

دموکراسی های
جدید رژیم هایی
هستند که در
دوران گذار از
آنها، نهادهای
دموکراتیک با
میراث گذشته
استبدادی ادغام
شدند.



۱۳۸

از لحاظ نهادی آسیب پذیر معرفی می کنند. اما مطالعه مواردی از دموکراسی های مضمحل شده قدیمی نشان می دهد که تمایز میان دموکراسی های قدیم و جدید بسیار ظریف و مبهم است.

تلاش عالمان سیاست برای توضیح ثبات و استحکام دموکراسی های قدیم بیانگر آن است که رهبران این رژیم ها همیشه نگران بهبود روندهای تصمیم گیری بوده اند. از طرف دیگر درست است که گاه اشتیاق به دموکراسی منجر به رفتار غریزی و کم و بیش عاداتی مکانیکی افراد می شود. اما راستی در مباحث خود روندهای رقابت آمیز را گوشزد می کند. به عقیده وی در نظر معتقدان پروپاقرص دموکراسی، گسترش فزاینده دموکراسی موجب افزایش حلق انتخاب میان احزاب در انتخابات عمومی و همچنین میان سیاستمدارانی که برای رهبری احزاب رقابت می کنند می شود. غیر غم امواجی از یأس و ناامیدی که به نظر می رسد سراسر دموکراسی های باثبات را فرا گرفته و نگاه ها را به خود جلب کرده است، به گمان ما رهبران این رژیمها آنقدر آگاه و دلسوز هستند که بتوانند یک گرایش مشهود و دائمی به سمت تأکید دوباره بر وجود نهادها و عملکردهای مطلوب در رویارویی با بحران را توجیه کنند.

بنابراین مطالعه دموکراسی های قدیم نشان می دهد که فاصله میان دموکراسی جدید و دموکراسی باثبات شاید کمتر از آن باشد که تحلیل گران در نظر می گیرند. آنچه که برای دموکراسی ها چه از نوع قدیم و چه از نوع جدید ضروری است، وجود بافت منسجمی از پیوندها و نهادهای سیاسی است. اگر چه این بافت ممکن است از جانب رهبران ضد دموکرات (یا بی کفایت) صدمه ببیند، اما می تواند به وسیله رهبران شایسته و دموکرات نیز بازسازی و تجدید شود. این دیدگاه تحلیلی برای ارزیابی چشم اندازهای استحکام دموکراسی است.

اگر دموکراسی های جدید را همان دموکراسی های در حال شکل گیری بدانیم تحکیم و تقویت آنها مستلزم فعالیتی بیش از اصلاحاتی محدود در

رژیم های دموکراتیک سابق است. لذا نمونه های ناسب تجدید رژیم های دموکراتیک از موارد استثنایی هستند. دموکراسی یک دوره تاریخی از تغییرات را پشت سر نهاده است. برای مثال می توانیم به دموکراسی اجتماعی، دموکراسی توده ای، دموکراسی لیبرال و غیره اشاره کنیم. حتی اگر اسناد گزارشهای تاریخی را مبنی بر اینکه همواره یک هسته مرکزی غیر قابل تغییر در دموکراسی وجود دارد بپذیریم، باز هم شاهدیم که یکسری تغییرات حول این هسته مرکزی اتفاق می افتد.

همانطور که دوره های مختلفی را می توان برای دموکراسی فرض کرد، انواع مختلفی از دموکراسی ها را نیز می توان برشمرد. اگر چه فهم دموکراسی نیازمند یک محتوای کلی و پذیرش یکسری محدودیت هاست، اما فهم ایده دموکراسی های جدید نیازمند یک نسبیت گرای مفهومی و آزاداندیشی فکری است. اولین گام به سوی یک گونه شناسی این است که یک مفهوم دقیق با انعطاف پذیری بالا را برای فهم موقعیت های مختلف ایجاد کنیم. آزاداندیشی فکری را نباید با ارائه راه حل های سطحی یکی دانست. در حقیقت راه حل ساده تر آن است که به صورت دوره ای در این باره نیندیشیم، بلکه به ایده کلی دموکراسی که مبتنی بر استانداردهای کنونی تعیین شده توسط اروپای غربی و آمریکای است بپردازیم. بر این مبنا گام بعدی این خواهد بود که مشخص کنیم آیا دموکراسی های جدید دارای چنین استانداردهایی هستند یا خیر. در بسیاری از موارد انحرافات مشاهده شده به قدری بزرگ هستند که یک برداشت بدبینانه را اجتناب ناپذیر می سازد. لذا بیشتر دموکراسی های جدید، ناپایدار و در بعضی موارد غیر دموکراتیک به شمار می آیند.

از طرف دیگر اگر دموکراسی های جدید را دموکراسی های در حال شکل گیری فرض کنیم می تواند منفی نگری موجود در مطالعه استحکام دموکراسی را از بین ببرد. زمانی که بخواهیم موارد تجربی را بررسی و تفسیر کنیم با دشواری هایی مواجه خواهیم شد. اما استفاده از چنین مفاهیم نسبی به ما توان درک بهتری از واقعیات استحکام

دموکراسی می‌دهد. سؤال بعدی این است که دموکراسی‌های جدید از چه نوع دموکراسی‌هایی هستند؟ دست‌یابی به یک پیشرفت فاع کننده و هماهنگ جهت ایجاد یک گونه‌شناسی نیازمند فعالیت بسیار است. یک نقطه عزیمت مطلوب این است که از منظر یکسری شرایط تاریخی، نهادی و اجتماعی به ارزیابی رژیم‌ها پرداخته و ویژگی‌هایی چون ساختارهای نهادی، رهبری (که شامل چگونگی انتخاب او نیز می‌شود)، مشارکت توده و شرایط اقتصادی مورد توجه خاص قرار دهیم. البته منظور ما این نیست که یک لیست جامع ارائه دهیم بلکه هدف ما ذکر یکسری نکات دقیق است که می‌تواند در ایجاد یک گونه‌شناسی ما را یاری کند.

نهادهای رژیم‌های مختلط

دموکراسی‌های جدید یک نوع رژیم‌های مختلط هستند. در تمام مکانیزم‌های نهادی سیاست‌پدیده جدیدی نیست بلکه یک امر کاملاً عادی است. اکثر رژیم‌های سیاسی حداقلی از درجه اختلاط را در خود دارند. در واقع بعضی از مدرن‌ترین نظام‌های نمایندگی با مکانیزم‌هایی از مشارکت مستقیم و یا با مکانیزم‌های گروه‌گرایی ادغام شده‌اند. در بعضی نظام‌های ملی نیز رژیم‌های ریاستی به حدی با شیوه‌هایی از نوع نمایندگی معجون گشته‌اند که برای ما دشوار خواهد بود تشخیص دهیم که آیا با یک نظام نمایندگی تعدیل شده مواجه هستیم یا با یک نظام ریاستی تعدیل شده. در یک حالت کلی تر می‌توان گفت دموکراسی لیبرالی یک مدل مختلط نهادی است که به لحاظ تاریخی دستیابی به آن کاری بس دشوار بود و یک دوره طولانی سپری شد تا به شکل تکامل یافته امروزی درآید.

نمونه‌های دیگری را نیز می‌توان براساس وضعیت اختلاط ذکر کرد. اما در اینجا قصد نداریم درباره تضاد میان مختلط‌ها و غیرمختلط‌ها حرفی بزنیم. بلکه اشاره‌ها بیشتر به این موضوع است که دموکراسی‌های جدید نوع خاصی از نظام مختلط را نمایندگی می‌کنند. براساس توضیح این مطلب نظریه شومپتر را مورد توجه قرار می‌دهیم. به

اعتقاد وی اگر بخواهیم امکانات موجود در زمان حال و آینده را در استحکام دموکراسی بیابیم باید به دوره گذار در گذشته بنگریم.^۲

فرض ما این است که دموکراسی‌های جدید رژیم‌هایی هستند که در دوران گذار از آنها، نهادهای دموکراتیک با میراث گذشته استبدادی ادغام شدند که از میان این میراث‌ها موارد ذیل را می‌توان ذکر کرد:

۱- تداوم نسبی ساختارهای حکومتی که از رژیم استبدادی سابق به جای مانده است.

۲- بر جای ماندن نسبی رهبران رژیم سابق و تغییر عقیده آنها به ارزشهای دموکراسی.

اولین دسته از میراث مربوط است به نهادهایی از قبیل نیروهای نظامی (و در برخی موارد جامعه اطلاعاتی و جاسوسی کشور)، بانکهای دولتی و دیگر دستگاه‌های عمومی و کلیه نهادهایی که با مناسبات اقتصادی سروکار دارند، به نحوی که دستگاه‌های اجرایی را بر پارلمانها مقدم می‌دارند. همچنین آنهایی که موجب حفظ وابستگی جوامع مدنی به دستگاه‌های دولتی می‌شوند نیز شامل این دسته از میراث می‌شوند. اما دومین دسته از میراث به رهبران و نهادهای مربوط به آنها اشاره دارد که بعداً درباره آنها صحبت خواهیم کرد.

دیدگاه دموکراتیکی که در مورد اول نهفته است همان نگرانی قدیمی مبنی بر وابسته ماندن جوامع مدنی به دستگاه‌های دولتی است که اصالتاً یک دیدگاه لیبرالی است. ولی کوفه بینانه خواهد بود اگر فقط آن را بر این اساس قرار دهیم چرا که همچون دیگر دیدگاه‌ها این یکی نیز شکلی کلی و مشروع پیدا کرده که پا را از اندیشه‌های نخستین خود فراتر می‌گذارد. علاوه بر لیبرالیسم می‌توان موارد دیگری را برای تصور استقلال جامعه مدنی از دولت ذکر کرد. آنارشیزم و اشکال خاصی از تفکر سوسیالیستی (به عنوان مفاهیم کلیدی چون کنترل کارگران، جامعه مدنی خودتنظیم و غیره) نمونه این موارد هستند. جریانهای مختلفی از عقاید سیاسی معتقدند بدون وجود استقلال جامعه مدنی و سیاسی از دستگاه دولت هیچ نوع دموکراسی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این بدین

بدون وجود
استقلال جامعه
مدنی و سیاسی از
دستگاه دولت هیچ
نوع دموکراسی
نمی‌تواند وجود
داشته باشد.

اندیشه‌های
شماره اول و دوم سال ۸۸



معنا است که استقلال نه به عنوان یک شرط کافی بلکه به عنوان یک شرط لازم برای دموکراسی محسوب می‌شود.

در حالی که ما این ایده را می‌پذیریم پیشنهاد می‌کنم مسأله مربوط به استقلال جامعه مدنی باید به گونه هوشمندانه تری مطرح شود. در این مورد نیز همچون دیگر موارد وضعیت اختلاط همواره امکان پذیر است. در اینجا نمونه‌هایی وجود دارد که با این معیار، استقلال جامعه مدنی در بعضی موارد به عنوان یک دردسر برای دموکراسی و در کمترین حالت آن دست کم به عنوان یک منبع کشمکش سیاسی محسوب می‌شود. اما حقیقت این است که استقلال کامل جامعه مدنی از دولت یک چیز غیرعادی است و غالب مردمی که مستقیماً درگیر کشمکش‌های سیاسی میان جامعه مدنی و دولت هستند، دیدگاه‌های مختلفی از وضعیت‌های اختلاط دارند.

بسته به شرایط، کسانی که درگیر این موقعیت‌های مختلط هستند ممکن است آن را یک نقطه قوت بالقوه و یا یک دردسر بالقوه برای دموکراسی به حساب آورند. بدون تردید این تجربه مربوط به کشورهای آمریکای لاتین از قبیل برزیل بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۴ بود که دوره‌های دیکتاتوری مدیسی و گسیل را پشت سر گذاشت به نحوی که همه چیز به شکل سرسختانه‌ای از بالا کنترل می‌شد که البته این موضوع تنها خاص رژیم‌های دیکتاتوری نیست بلکه شاید در مورد برخی کشورهای اروپای شرقی که با روسیه شروع شد نیز صدق کند. اما رژیم‌های مختلط را باید در مقایسه با دیکتاتوری‌های اقتدارطلبی که توسط آنها نابود شدند، به عنوان یک پیروزی دردموکراسی قلمداد نمود.

هدف اصلی از بیان این تحلیل‌ها این است که یکسری وضعیت‌های بالقوه تجربی را شناسایی کرده و از این طریق با گسترش توانایی تحلیل به کشف متغیرهای وضعیت اختلاط، درجات وضعیت اختلاط و موارد مشابه آن پردازیم. برای روشن شدن این نکته به بررسی یک نمونه برجسته و خاص از یک نهاد مختلط می‌پردازیم. وابستگی

تاریخی اتحادیه‌های تجاری به دولت در برزیل در دوره‌های دموکراسی توده‌ای (سال‌های ۶۴-۱۹۴۵) و دموکراسی جدید (از سال ۱۹۸۴) یکی از این نمونه‌هاست. این وابستگی نه تنها نتیجه رفتار وابسته کارگران در مقابل دولت بود بلکه همچنین به خاطر فشارهای وارده بر نهادهایی بود که بعد از سال ۱۹۴۵ جهت حفظ میراث دیکتاتوری "ایستادو نو" ایجاد شد. پس از آن یکسری نهادهای قانونی به منظور تحت پوشش قرار دادن اتحادیه‌ها و کارگران ایجاد شدند که شامل وزارت کار، نهادهای تأمین اجتماعی، اتحادیه رسمی و محدودیت‌های قانونی بود. همچنین شامل مالیاتی بود که توسط دولت جهت اهداف مالی فعالیت‌های اتحادیه جمع‌آوری می‌شد؛ قانون اساسی سال ۱۹۸۸ که چارچوب اصلی دموکراسی برزیل را فراهم کرد، ضمن آنکه اکثر نهادهای استبدادی گذشته را همچنان حفظ نمود. یکسری تغییرات مهم دموکراتیک از قبیل به رسمیت شناختن حق اعتصاب، استقلال اتحادیه‌ها از وزارت کار و به رسمیت شناختن کنفدراسیون‌های کارگری ملی مستقل را نیز به وجود آورد. اگر چه این تغییرات محدود بودند اما نمی‌توان انکار کرد که آنها به عنوان پیشرفت‌هایی در فرایند "استقلال از دولت" برای یک بخش خاصی از جامعه مدنی محسوب می‌شوند. کشمکش‌هایی میان محدودیت‌های تحمیلی از جانب دولت و اتحادیه‌های تجاری امروزه نیز وجود دارد اما پیشرفت‌های صورت گرفته در زمینه استقلال جامعه مدنی کاملاً مشهود است.

نوع دیگر وضعیت‌های اختلاط در کشورهای این اتفاق می‌افتد که نهادهای سیاسی آنها قادر نیستند تأثیرش را تحت کنترل درآورند. نمونه آشکار آن کشور شیلی است. در انتخاباتی که پاتریکو آلوین رئیس‌جمهور شد، پیشرفت به سمت دموکراسی کاملاً مشهود بود اما روشن است که چنین پیشرفتی حداقل برای آن مدتی که وجود داشته نتیجه بخش نبوده و منجر به ایجاد قوانینی در جهت سیطره غیرنظامیان بر ارتش نشده است. توافق شکل گرفته در جریان گذار به دموکراسی، حضور مداوم

مورد اول (نهادهای سیاسی) حداقل در یک حالت اثر متقابل بر روی هم دارند و آن هم ایجاد نهادهای دموکراتیک است که باید آن را به عنوان فرصتهای کلیدی برای رهبری دموکراتیک در نظر گرفت. این فرصتها زمانی برای آنها ایجاد می‌شود که اقداماتی در تقویت نهادهای دموکراتیک انجام دهند. بنابراین حداقل بخشی از مسأله ایجاد رهبری دموکراتیک جدید به ایجاد و استحکام نهادهای دموکراتیک جدید باز می‌گردد. اهمیت تقویت راهبردهای اصلاحی رهبران دموکراتیک باید مورد تأکید واقع شود. زیرا این از جمله مواردی است که دموکراسی‌های جدید به موفقیت قابل توجهی دست یافته‌اند. منظور ما از اصلاحات، اصلاحات نهادی از قبیل اصلاحات قانونی و همچنین تصویب قوانین جدید حاکم بر انتخابات، شکل‌گیری احزاب سیاسی، فعالیت‌های انجمن‌ها و غیره است. ما نمی‌گوییم چنین دموکراسی‌هایی در سطح اصلاحات نهادی کاملاً موفق بوده‌اند و یا چنین اصلاحاتی به صورت کامل در کشورهای برزیل، شیلی، آرژانتین و لهستان صورت گرفته است. بلکه مشکلات نهادی در این کشورها هنوز باقی مانده است. اما اینها به عنوان عوامل زمینه‌ساز از مهم‌ترین دستاوردهایی محسوب می‌شوند که در جهت استحکام دموکراسی ایجاد شده‌اند و این امید را به ما می‌دهند که هنوز هم امکان ظهور یک رهبری دموکراتیک وجود دارد. یک بعد دیگر نقش رهبری ایجاد نهادهای سیاسی دموکراتیک (و رهبری سیاسی دموکراتیک) است که زمینه دیگری از اصلاحات را در دموکراسی‌های جدیدی که هیچ بهره‌ای از موفقیت نداشته‌اند، ایجاد می‌کند. به ویژه سیاست‌هایی که هدفشان اصلاح وضعیت اقتصادی و اجتماعی است. طبیعتاً شکست‌های موجود در این عرصه‌ها موجب تضعیف نهادهای سیاسی و سلب مشروعیت رهبران سیاسی خواهد شد.

دیدگاه دموکراتیکی که در این اندیشه‌ها نهفته این است که رهبری و نهادهای مرتبط با آن همچون احزاب، مدارس، مطبوعات، اتحادیه‌ها، کلیسا و موارد شبیه آن در استحکام دموکراسی

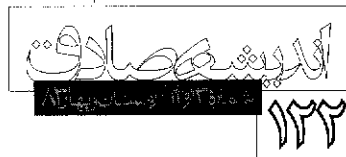
پینوشه را به عنوان یک فرمانده ارشد در یک چارچوب ساختاری تضمین نمود. بنابراین پینوشه در واقع از دولت حذف شده از حکومت (یا حداقل باید گفت او از تمامی قدرتی که زمانی در دست داشت، محروم نشد). در روند پیچیده گذار به دموکراسی در شیلی اقداماتی جهت تأمین امنیت شغلی صدها نفر از مأموران دولت ایجاد شد. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که دولت دموکراتیک منتخب، مجبور است با بخشی از دستگاه اداری استبدادی گذشته کار کند و قادر نخواهد بود طی یک وضعیت دموکراتیک نرمال، مسؤولان جدیدی را به جای مسؤولان پیشین منصوب کند.

یک نمونه دیگر از وضعیت اختلاط مربوط به پدیده "دکرتیسمو" یا وجود لوایح اضطراری است که قوه اجرایی بعضی کشورها به عنوان برنامه روزمره اداری از آن استفاده می‌کنند. در نتیجه این نوع عملکردهای آمرانه، کنگره، احزاب و نخبگان سیاسی تنها به نهادهای فرمانبردار از دولت تسلیل می‌یابند. لوایح ضروری به عنوان یک ابزار دفاعی دولت، باعث ایجاد انحراف‌هایی در دکتترین قانون برزیل می‌شود. قانون اساسی برزیل این قدرت را به رئیس‌جمهور می‌دهد تا در شرایط استثنایی و بحرانی به طور موقت با تکیه بر قانون، لوایح موقت را به اجرا درآورد. در واقع به اجرا درآوردن چنین لوایحی تقریباً به یک شیوه دائمی تبدیل شده‌اند. سارنی ۱۲۴ مورد از چنین لوایحی را در طول حکومت ۵۲۵ روزه اش به اجرا گذاشت (یعنی برای هر چهار روز یک لایحه). در سال ۱۹۹۰ حکومت کالر نیز ۱۵۰ مورد دیگر از لوایح موقت را به اجرا درآورد (تقریباً برای هر دو روز یک لایحه)^۹

رهبری: ثبات و تغییر

دومین موردی که باید به آن اشاره کنیم مربوط به نقش رهبری است. در اینجا فقط به افراد و شخصیت‌ها اشاره نخواهیم کرد بلکه توجه ویژه‌ای به احزاب، اتحادیه‌ها، مطبوعات، مدارس، کلیساها و دیگر سازمانهای موجود در جامعه مدنی خواهیم داشت. باید تأکید کنیم که مورد دوم بسا

پشتوانه
دموکراسی های
مبتنی بر اصل
تفویض اختیار
این اصل است که
مردان (یا احتمالاً
زنهایی همچون
کورازن آکبوتو،
ایندیریاگانندی و
شاید ایزابل پرن)
که در انتخابات
ریاست جمهوری
پیروز می شوند، به
قدرتی دست
می یابند تا به
وسیله آن کشور را
آن گونه که خود
صلاح می دانند،
رهبری کنند.



نقش دارند. اگر رهبران، به مسائل دموکراسی آگاه باشند، زمینه های استحکام دموکراسی بیشتر خواهد شد به گفته راستو احتمال موفقیت رهبران دموکرات در یک دموکراسی تأسیس شده بیشتر خواهد بود در حالی که اشاره ما به نقش های رهبری در وضعیت گذار سیاسی است، آن هم در وضعیتی که هنوز دموکراسی ایجاد نشده است. در این شرایط وجود رهبران خودآگاه و دموکرات اهمیت بیشتری دارد.^{۱۱} از سوی دیگر، در صورتی که رهبران، اقتدارطلب باشند امکان استحکام دموکراسی بسیار ضعیف تر خواهد بود. اما اگر رهبران، دموکرات باشند ولی از نقششان در استحکام دموکراسی اطلاعی نداشته باشند و یا تنها عضوی از یک گروه نامنسجم باشند که سرگرم مسائل شخصی یا بازیهای حزبی هستند، زمینه های استحکام دموکراسی از مورد قبلی اندکی بهتر خواهد بود.

در اندیشه ماکیاولیستی، استحکام دموکراسی نه تنها به عنوان شانس بلکه به عنوان یک فضیلت محسوب می شود که از برای رهبری است. روشن است که حتی سیاستمداران دموکرات نیز اگر از شرایط مساعد برخوردار نباشند توانایی تشکیل یا استحکام دموکراسی را نخواهند داشت. این مطلب هم واضح است که ایجاد هر گونه شرایط مساعد نیازمند حضور رهبری دموکراتیک است. در واقع هیچ نمونه ای از استحکام خودجوش دموکراسی وجود ندارد.

اما در میان بسیاری از نظریه پردازان درباره این مطلب که لزوماً مناسب ترین شرایط برای دموکراتیزه شدن همواره خوشایندترین وضعیت نیست و وجود رژیمهای مختلط و اشکال مختلف رهبری به دلیل همین دشواری دوران گذار است اتفاق نظر وجود دارد. اکثر مواقع دموکراتیزه شدن میزان بالایی از کشمکش و خشونت را به همراه دارد. تحت چنین شرایطی است که می توان تئوری های مدرن دموکراسی را مورد توجه قرار داد. از جمله این تئوری ها اصل تئوریک و پایه ای داهل است. وی معتقد است دموکراسی محصول وضعیتی است که دشمنان، همزیستی باهم را کم

هزینه تر از تخریب یکدیگر می دانند یا نظریه پرزورسکی که معتقد است دموکراسی محصولی از کشمکش هاست.

تئوری های مدرن دموکراسی یک گام فراتر از تئوری های کلاسیک همچون نظرات انگلس و وبر است. علی رغم تعلق آنها به سنتهای فلسفی متفاوت هر دو به توصیف خشونت به عنوان سرمنشأ حکومت پرداخته اند که البته باید سرکوب شوند تا دولت بتواند پا بگیرد. به عقیده انگلس وجود یک حکومت، ضروری است چرا که بدون آن جامعه به اردوگاه های جنگ تبدیل می شود. بنابراین نخستین کارکرد حکومت حفظ یکپارچگی جامعه است.^{۱۲} وبر نیز نظری مشابه انگلس دارد. او معتقد است حکومت متشکل از توده ای افراد است که به گونه ای موفقیت آمیز اعمال مشروع خشونت را در محدوده و قلمرو خود به انحصار درآورده است.^{۱۳} این بدان معناست که خشونت در اصطلاح قانونی و عموماً به عنوان یک امتیاز برای حکومت محسوب می شود و در واقع حکومت سازی نیز روندی در جهت متمرکز کردن خشونت و خلع سلاح کردن افراد برای رفتار خشونت آمیز است. اختلاف عمده ای که این مطلب میان تئوری های حکومت و تئوری های دموکراسی ایجاد می کند این است که حکومت سازی یک روند سرکوب خشونت (از نوع خصوصی) است در حالی که دموکراتیزه شدن نه یک روند حذف خشونت بلکه عاملی در جهت نهادینه کردن آن است.

یک نظریه سیاسی می تواند کارکردهای مختلفی داشته باشد. از جمله آنها توجه به این مطلب است که سناریوهای گذار به دموکراسی یا پیشرفت به دموکراسی (یا سناریوهای حکومت سازی) لزوماً خیلی واضح و یا مشخص نیستند. مشاهده مواردی چون یوگسلاوی، رومانی و گرجستان تردیدهای مربوط به این نکته را برطرف می کند. حتی زمانی که به صورت نظری پیشرفت واقعی به سوی آزادی و مشارکت مردمی جلوه می کند، مشاهده می شود بیشتر این تحولات دموکراتیک از جانب مردمی بوده است که باطناً دموکرات نبوده

اند. لذا اگر دموکراتها را زاییده کشمکش و خشونت بدانیم باید گفت غالب رهبران این دموکراسی‌ها نیز برآمده از یک نظام دیکتاتوری هستند. در این مورد چکسلواکی دوران هاول و لهستان دوران والیسا از استثناهای موجود در شرق بودند؛ در حالی که قانون کلی در این خصوص را باید در وجود افرادی چون گورباچف، یلتسین و چندین نفر دیگر جستجو کرد. امیدواریم معدود مخالفان بسیار مشهوری که رهبر شدند در جریان اصلاحات به دموکراسی کشانده شوند.

در آمریکای لاتین رهبران دموکرات جناح مخالف همچون رائول آلفونسین و کارلس منم در آرژانتین، پاتریکو آلوین و ریچارد لاگوس در شیلی یا آلیس گامرایس، ماریو کواس، لئونل بریزولا و لوئیس ایناکولولا داسیلوا نسبت به رهبران مخالف در اروپای شرقی حضور بیشتری در روند تحولات داشتند. بعضی از رهبران آمریکای لاتین از رژیم‌های دموکراتیک سابق یا اشخاصی بودند که از فرصت‌های سیاسی ناشی از تکثرگرایی محدود (به گفته لینز) درون نظام دیکتاتوری استفاده کردند. اروپای شرقی یک دوره طولانی تری را از حکومت دموکراتیک تجربه کرده است که در بیشتر این مدت هیچ فضایی برای تکثرگرایی فراهم نشد. در حالی که در آمریکای لاتین دموکراسی‌های جدید شماری از رهبران تازه متحول شده (تغییر عقیده داده) همچون فرناندو کالر را در خود داشته است. کشور برزیل تنها یک مورد در میان نمونه‌های متعددی از دموکراسی‌های جدید است که رهبرانش قبلاً جزء مهره‌های اصلی حکومت دیکتاتوری بودند که همچنان نیز به نقش آفرینی خود ادامه می‌دهند.

می‌توان پذیرفت که رهبران تازه متحول شده ایده‌شان را درباره حکومت و جامعه تغییر داده یا در حال تغییر دادن هستند اما این خیلی مهم نیست. در مورد رهبران برزیل، روسیه و هر دموکراسی دیگری عمده نگرانی باید توجه به این مطلب باشد که چنین تغییراتی تا چه حد عمق دارد و چه تأثیری ممکن است بر روی الگوهای رفتاری نخبگان سیاسی و فرهنگ سیاسی داشته باشد. لذا

این سؤال مطرح می‌شود که همانطور که رهبران منافع مشروع سیاسی خود را دنبال می‌کنند، برای دستیابی به اهداف کلی استحکام دموکراسی هم تلاش می‌کنند؟

بحث درباره رهبری بر این نکته اصلی تأکید دارد که اگر چه ادامه روند گذشته و یا بریدن از آن، دو موضوع متضاد با طبیعت‌های متفاوت هستند اما وجود یکی تا آنجا که به ساختارهای حکومتی و سیاست مربوط است لزوماً به معنی نفی دیگری نیست. گاه در وضعیت‌های خاصی تشخیص این مطلب دشوار است که چه چیزهایی از نظام دیکتاتوری و استبدادی سابق باقیمانده است و یا چه چیزهایی واقعاً جدید و دموکراتیک است. اگر بخواهیم در این زمینه یک کار مقایسه‌ای انجام بدهیم مهترین موضوع، بررسی میزان تداوم نظام سابق در جریان گذار است. از این دیدگاه رویکردی که تأکید بر میزان تداوم و عدم تداوم دارد می‌تواند در فهم اختلاف واقعی میان تحولات آمریکای لاتین و اروپای شرقی مفید باشد. در اینجا نظر کلی ما این است که در مجموع تغییر و تحول به معنای روندی است که نه تنها بر نهادهای سیاسی بلکه همچنین بر ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأثیر می‌گذارد. مشخصه دوران گذار در اروپای شرقی بریدن نسبی از گذشته است. حال آنکه در مورد آمریکای لاتین به یک تداوم تاریخی پی می‌بریم.

علی‌رغم اختلافات کلی میان آمریکای لاتین و اروپای شرقی هنوز هم می‌توان بعضی تجربیات اروپای شرقی را از دیدگاه آمریکای لاتین دید. هانکیس، جامعه‌شناس مجارستانی درباره تغییر یا تحول سیاسی از طبقه حاکم قدیم به طبقه حاکم جدید در مجارستان صحبت می‌کند. وی معتقد است در یک رژیم سیاسی و اقتصادی در حال گذار یک طیف باثبات از طبقه حاکم وجود دارد که همواره بدون تغییر می‌ماند.^{۱۳} بسا طرح این نظر ما باید حتی تمایزات موجود در ثبات آمریکای لاتین را نیز آشکار سازیم. نه تنها به این دلیل که آمریکای لاتین نیز اشکال مختلفی را در بردارد بلکه همچنین به این خاطر که بعضی از این اشکال، قرابت زیادی

بهترین مثال برای دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار مربوط به دوره ناپلئون بناپارت سوم باشد.

آرشیو مطالعات
شماره ۱۳۳ - زمستان ۱۳۸۳

با تلقی هانکيس از تحول دارد. به عنوان مثال در تحولات برزیل این تداوم نه تنها نتیجه فشار گروه‌های نظامی در حال خروج از قدرت بود بلکه حتی از طریق فرصت‌های سیاسی که توسط عده زیادی از نیروهای دموکراتیک نیز فراهم شد شکل گرفت. این فرصت‌ها که سازشی بین میانه روها بود، واقعیات قدرت حاکم در کشور را نمایان می‌کرد. سازش موجود که تنها توسط گروه کوچکی از چپ‌ها رد شد، از ویژگی‌های مهم دموکراسی برزیل و محصول محافظه‌کاری است. در مسیر تشکیل رژیم‌های مختلط (دموکراسی‌های جدید)، گزینه‌های تبدیل و تداوم محافظه‌کاری به عنوان راه‌های جایگزین محسوب می‌شوند که رهبران خاصی از آنها استفاده می‌کنند.

دموکراسی: از جنبش تا تفویض اختیار

بقای دموکراسی در شرایط نابرابری شدید اجتماعی را می‌توان به وجود مکانیسم‌های تنظیم داخلی آنها ربط داد. با این وجود ممکن است دموکراسی تحت شرایط خاص اجتماعی منحرف شود. در یک نظام دموکراتیک که با مشکلات اقتصادی و اجتماعی مواجه است نیز احتمال چنین انحراف‌هایی وجود دارد. اصطلاحات "انحراف" و "تغییر شکل" به عنوان نقادی بر ساختارهای دموکراتیک بیانگر آن است که آنها بیش از اندازه فضا را برای ظهور پدیده "تفویض اختیار" ایجاد می‌کنند در حالی که در مواردی به مشارکت و نمایندگی بیشتر نیاز است.

یک اقتصاددان برزیلی برای انتقاد از نابرابری‌های موجود در کشورش از واژه بلندیا استفاده کرد. بلندیا یعنی برزیل ثروتمند اما به کوچکی بلژیک و برزیل فقیر اما به بزرگی هند. با طرح چنین بازی لفظی یک استاد دانشگاه این سؤال را مطرح کرد که بلندیا چه معنایی خواهد داشت. اگر فرض را بر این بگذاریم که حکومت توسط مردم هند انتخاب شود و حال آنکه کنترل آن توسط مردم بلژیک صورت پذیرد؟

از نظر ما این واژه استعاره‌ای است برای برزیل، آن هم به عنوان کشوری که نابرابری‌های شدید

اجتماعی در آن ناشی از نوعی تبعیض نژادی است و این خود دلیلی بر وجود یکسری انحراف‌های خاصی است که دموکراسی‌های جدید در خود دارند. بعضی از این موارد توسط اودانل تحت عنوان "دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار" تعریف می‌شود.

پشتوانه دموکراسی‌های مبتنی بر اصل تفویض اختیار این اصل است که مردان (یا احتمالاً زن‌هایی همچون کورازن آکیونو، ایندیریاگانندی و شاید ایزابل پرن) که در انتخابات ریاست جمهوری پیروز می‌شوند، به قدرتی دست می‌یابند تا به وسیله آن کشور را آن‌گونه که خود صلاح می‌دانند، رهبری کنند و رئیس‌جمهور به عنوان مظهر یک ملت مدافع اصلی منافع ملی‌ای است که خود آن را تعریف می‌کند.

اگر "دموکراسی‌های مبتنی بر اصل نمایندگی" را دست کم به لحاظ آرمانی یک نظام مبتنی بر برابری فرض کنیم که افراد مستقل در آن قادر خواهند بود تا از خود، رأیی داشته باشند، دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار را باید نظامی مبتنی بر نابرابری فرض کرد که افراد در آن وابسته بوده و قادر نخواهند بود تا از خود نمایندگی کرده و رأیی داشته باشند. بنابراین تعریف دقیق شکل اخیر دموکراسی به قدری ضعیف است (زیرا بر مبنایی شکل گرفته است که افراد در آن قادر به نمایندگی از خود نیستند) که انسان تعجب می‌کند چگونه ممکن است چنین شکلی از دموکراسی در عالم واقع وجود داشته باشد.

اما نکته اینجاست که در عالم واقع همواره آنها با هم ادغام می‌شوند. لذا دموکراسی‌های مبتنی بر اصل تفویض اختیار نباید به عنوان یک قطب متضاد در مقابل دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی مطرح شود. در حقیقت دموکراسی‌های مبتنی بر اصل نمایندگی حداقل در عصر مدرن ترکیبی از نمایندگی از نوع مشارکت مستقیم و اشکال دیگر نمایندگی است. بنابراین دربار دموکراسی‌های مبتنی بر اصل تفویض اختیار چه باید گفت؟

مشکلات مربوط به نظام تفویض اختیار، روسوا به این سمت هدایت نمود تا در قرارداد اجتماعی

خود اصل نمایندگی را رد کند. او دموکراسی به شکل تفویض اختیار را غیرممکن دانست چرا که احساس کرد در این نوع دموکراسی هیچ کسی قادر نخواهد بود از خود رأیی داشته باشد. بنابراین، تصور اینکه تفویض اختیار اساسش بر نمایندگی است یک خیال باطل و وعده ای ناشدنی است. روسو همچنین نمایندگی به این شکل (تفویض اختیار) را به عنوان زیربنای دموکراسی رد کرد. در حالی که بحثهای زیادی در مورد دیدگاه های دقیق روسو وجود دارد، به نظر می رسد خود روسو به یک نوع دموکراسی جایگزین معتقد باشد. از مطالعه بخشی از آثارش چنین برداشت می شود که دموکراسی مدنظر وی یا دموکراسی مستقیم است و یا از نوع همه پرسی.

ما شخصاً با نظر روسو موافق نیستیم بلکه نظر او دائل را می پذیریم که دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی همواره میزانی از تفویض اختیار را در خود دارد. در واقع نظامهای سیاسی مدرن مبتنی بر دولت - ملت که بیرون از عالم روسویی هستند شکلی از دموکراسی را مطرح کردند که در آن هم اصل نمایندگی و هم اصل تفویض اختیار در داخل یک خانواده (که البته دارای اختلاف نیز هست) قرار می گیرد. البته این بدین معنا نیست که دیدگاه های روسو محو شده است بلکه با وجود ناسازگاری آنها با نهادهای موجود در نظام های مبتنی بر دولت - ملت همواره در قالب جنبش های سیاسی و اجتماعی به مسیر خود ادامه می دهند.

یکی از مشخصه های اصلی نفوذ دموکراسی در سراسر جهان دوم و سوم در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به واسطه افتراقی بود که میان دموکراسی به عنوان جنبش و دموکراسی به مثابه رژیم وجود داشت. به طور کلی به نظر می رسد غالب دموکراسی های جدید در آمریکای لاتین دست کم در یک حالت شبیه دموکراسی های مدرن اروپایی باشند و آن ناامیدی وسیعی است که نسبت به چشم اندازهای دموکراسی وجود دارد. اما آنچه یأس موجود در آمریکای لاتین را وخیم تر می کند این است که دموکراسی های جدید پرشور ظاهر نمی شوند. بدین صورت که به نظر می آید آنها در قالب

رژیم های جدید فضای بسیار باریک و غیر موثری را برای تحقق مشارکت سیاسی و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی - آنگونه که در طی دوره مقاومت دموکراتیک و براندازی دیکتاتوری حاکم وجود داشت - فراهم می کنند. حتی اگر آنها از جهت سازمانی هم مؤثر بوده باشند باز هم این احساس عمومی وجود داد که در مقابل با اصلاحات اقتصادی و اجتماعی مطرح شده از سوی جنبش های دموکراتیک با شکست روبرو شده اند.

بنابراین چگونه می توان دموکراسی های جدید را شناخت؟ قبل از پاسخ به این پرسش دو نکته را باید مورد توجه قرار داد. اول اینکه دموکراسی های مبتنی بر اصل تفویض اختیار چیزی بیشتر از یک ترکیب ساده از اصول نمایندگی و تفویض اختیار است و همچنین برتر از آن وضعیتی است که ارسطو معتقد است ضعف موجود در نظام تفویض اختیار باعث از بین رفتن مزیت موجود در نظام نمایندگی می شود. دوم اینکه این شکل از دموکراسی را نباید با توده گرایی یکسان دانست حتی اگر یک چیزی از توده گرایی اقتباس کرده، یا بهتر بگوییم توده گرایی چیزی از آن اقتباس کرده باشد. دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار یک مفهوم کلی تری است که در بر دارنده هر نوع وضعیت دموکراتیک است یا به عبارات دیگر رژیمی است که مبتنی بر برتری اصل تفویض اختیار است.

علاوه بر دموکراسی های جدید رژیمها یا وضعیت های سیاسی دیگری نیز در تاریخ بدین گونه ترسیم شده اند یا حتی می توان به تجربه هایی از برتری اصل اختیار همچون لیبرالیسم اروپایی دوران روشنگری اشاره نمود که در آغاز قرن بیستم خود را نظامی مبتنی بر اصل تفویض اختیار معرفی می کرد. از موارد دیگری که به شدت بر اصل تفویض اختیار تأکید کرده است مربوط به پدیده کرونیسمو در برزیل در دهه های اول قرن حاضر و یا پدیده گانالیسمو در پرو می باشد که هر دو مبتنی بر یک نظام ارباب - رجوعی قومی و گسترده بودند. تحت نظام کرونیسمو همچون



بسیاری از نظام‌های ارباب - رجوعی دیگر غالب رأی دهندگان از لحاظ وضعیت اجتماعی و اقتصادی به نامزد انتخاباتی وابسته بودند و این به معنای نیمه شهروند بودن اکثر رأی دهندگان است؛ در حالی که بیشتر رهبران شهروند کامل هستند. همانطور که مارکس اشاره کرده شاید بهترین مثال برای دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار مربوط به دوره ناپلئون بناپارت سوم باشد که در آن دوره رفتار رهبر منتخب نسبت به کسانی که او را انتخاب می‌کردند ارباب گونه بود. بنابراین توده‌گرایی، کرونیسم، گامونالیسم، بناپار تسم و موارد مشابه آن نمونه‌هایی از دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار با اشکال خاص خود هستند. دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار را باید نوع خاصی از دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی فرض کرد که رفتار و روابط و کالته در آن گسترش یافته و در یک الگوی نهادی تعریف شده توسط نظام نمایندگی تجسم می‌یابد. این نوع دموکراسی‌ها بیشتر در قالب‌های رهبری فردگرا، انتخابات همه‌پرسی و الگوهای رأی ارباب - رجوعی ترسیم می‌شوند تا از طریق روابط کنگره‌ای و مبتنی بر حزب، اگرچه نهادها مطابق با الگوی نمایندگی تعریف می‌شوند اما رفتار مردم همانند رفتار رهبری در ذات خود جنبه و کالته دارد. بهترین نمونه‌ها (اگر بخواهیم از جنبه تحلیلی به جای دستوری (یا تجویزی) صحبت کرده باشیم) برزیل و پرو است. تازه‌ترین انتخابات ریاست جمهوری که در این دو کشور در سال ۱۹۸۹ برگزار شد، وضعیتی را بوجود آورد که در آن نظام همه‌پرسی و فردی نقش اساسی را بازی می‌کردند. شگرد سیاسی این دو رئیس‌جمهور، فرناندو کالر و آلبرتو فوجیموری ایجاد سیاستهای ضد سیاستی بود. نمونه مشابه دیگر مربوط به رقبای آنهاست که لویس ایناکولوداسیلوا و ماررو و ارگاس از جمله آنها هستند. توجه به این نکته مهم است که انتخابات برزیلی و پرویی تنها بازیهای بودند که مطابق با قواعد دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی سازماندهی شده و با یک حالت ناپایداری ظاهر شدند. انتخاب کارلس منم مثال دیگری است که در این زمینه قابل طرح است. منم و رقیب اصلیش هر

دو از رهبران احزابی بودند برخوردار از یک تاریخچه سیاسی مشخص، آن هم در کشوری که این احزاب از عناصر سرنوشت ساز نظام سیاسی آن محسوب می‌شوند.

آیا می‌توان گفت برزیل و پرو یک نوع جدیدی از توده‌گرایی هستند؟ به نظر می‌رسد گرایشی در تحلیل گران وجود دارد به اینکه زمان حاضر را به گذشته تبدیل کنند و ما نسبت به این مسأله ظنین هستیم. می‌توان گفت در واقع توده‌گرایی دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ به عنوان یک پیشرفت اجتماعی بیانگر رشد چشمگیری در جهت برابری اجتماعی بود. با گسترش نابرابری‌های شدید اجتماعی و بحرانهای اقتصادی طولانی مدت، پیروزی‌های کالر و فوجیموری نشان دهنده این بود که مردم عادی و فقیر در جستجوی شخصی بودند تا مشکلات اولیه و ضروری‌شان را حل کند. لذا کالر و فوجیموری به رأی دهندگان خود قول دادند راه حل‌های ضربتی جهت رفع مشکلات اقتصادی ارائه دهند.

تجربه‌های توده‌گرایی سابق در آمریکای لاتین ریشه در مجموعه‌ای از اعتراضها و بسیج اجتماعی توده‌های مردمی داشت. اما مورد اخیر برخلاف موارد قبلی با یک نفرت عمیق اجتماعی و ناپایداری همراه بود.

آنچه در این دوره عادی به نظر می‌رسد عدم نگرانی مردم از این است که رهبرانشان پس از تصدی قدرت هر چند وقت یکبار نظرات اقتصادی خود را تغییر دهند. به طور مثال در مورد فوجیموری و حتی منم چنین چیزی اتفاق افتاد. در واقع این رئیس‌جمهورهای برآمده از دموکراسی مبتنی بر اصل تفویض اختیار محصول احزاب سیاسی نیستند و حتی اگر نمونه‌هایی چون "منم" هم از دل حزب برخاسته باشند باز هم این آمادگی را دارند تا لحظه به لحظه برنامه‌های اقتصادی و سیاسی خود را تغییر دهند. اکثر رأی دهندگان به آنها نیز خواهان اعمال سیاست‌های بخصوصی نیستند و حتی یک برنامه ساده و ضعیف دوران توده‌گرایی گذشته را نیز تقاضا نمی‌کنند. در انتخابات آرژانتین شعار منم "از من اطاعت کنید" بود که با ارائه این خط مشی هدفش جلب اعتماد

مردم بود. با مشاهده لهستان زمان والیسا نیز سناریوی مشابهی به چشم می‌خورد و آن وجود احزاب ضعیف، رهبران فردگرای قوی و سیاست ضدسیاست است.

پس این دموکراسی‌های جدید را چه باید نامید؟ برخی سخن از دموکراسی ضعیف می‌کنند که ویژگی نابودکنندگی، تهی‌سازی و تضعیف دموکراسی را در خود دارد. بعضی دیگر اصطلاح دموکراسی فقرا را مطرح می‌کنند زیرا به اعتقاد آنها بیشتر فقرا از سازوکارهای دموکراسی بهره می‌برند. از نظر آنها این روند در وضعیت‌هایی اتفاق می‌افتد که ما با فقدان شیوه‌های مؤثر مواجه باشیم. عده‌ای نیز از دموکراسی تهی نام می‌برند. شاید بتوان گفت این اصطلاحات همه به یک معنا هستند در حالی که از زوایای مختلف مطرح می‌شوند.

اصطلاح دموکراسی تهی گویاتر از تعاریف دیگر است چرا که به نظر می‌رسد نکته اصلی این باشد که انتخابات مجلس قانونگذاری و روابط نمایندگی با روابط قدرت در دولت و جامعه همسو نیست. انتخابات و روابط نمایندگی تنها بخشی - و نه بهترین بخش - از روند شکل‌گیری روابط قدرت هستند. این سازوکارها و روابط در کشورها و وضعیت‌های مختلف تحت الشعاع جنبش‌های اجتماعی گروه‌های فن‌سالار، شکل‌هایی از رفتار گروه‌گرایی ارتش، گروه‌های ذی‌نفع، انواع مختلفی از گروه‌گرایی نهادی و اجتماعی و موارد مشابه آن قرار دارند. اهمیت روبه‌رشد چنین اشکال جدید مولد قدرت در جامعه و حکومت این احساس را ایجاد می‌کند که دموکراسی نمایندگی سنتی، پدیده‌ای بی‌محتواست. تأمل در وضعیت نمایندگان دموکراتیک مردم (بیشتر در حوزه قانونگذاری و گاه در عملکردهای اجرایی) نشان می‌دهد که قدرت واقعی در جایی دیگر نهفته است.

دموکراسی تهی پدیده جدیدی نیست، بلکه موارد مشابه آن را می‌توان در تجربه‌های دموکراسی قدیم اروپایی یافت. از مشخصه‌های دموکراسی جدید این است که می‌توان برای توضیح آنها از انواع برچسب‌های قدیمی بهره

جست. ممکن است به دموکراسی‌ها به عنوان جریان‌هایی نگریسته شود که پس از یک وقفه تاریخی در یک حوزه نمایندگی وسیعتر از سر گرفته شده، به بازسازی نهادهای تخریب شده می‌پردازند و در آن زمان است که سازوکارهای دیگر قدرت جایگزین الگوهای نمایندگی می‌شود. به کار بردن عنوان دموکراسی نافرجام (سقط شده) شاید برای آرژانتین و برزیل تا حدی مبالغه و برای شیلی یک اشتباه باشد. اما درباره گواتمالا چطور؟ چند سال پیش هر گونه اشاره به وضعیت رو به احتضار دموکراسی (که اودانل از آن به عنوان مرگ خفیف نام می‌برد) به کشورهای مشخصی از آمریکای مرکزی محدود شده بود. اگر همه کاندیداها در انتخابات ریاست جمهوری گواتمالا خط مشی یکسان داشتند پس معنای واقعی دموکراسی در این انتخابات چه بود؟ همین سؤال را می‌توان درباره انتخابات قبلی السالوادور پرسید. همچنین در مورد پرو با توجه به بحران‌های مصیبت بار اقتصادی و اتحادیهایی که با عاملان ترویج ترور و خشونت و قاچاق مواد مخدر ایجاد کردند، چه باید گفت؟^۵

هر سه نوع دموکراسی تهی، فقرا و ضعیف نشان دهنده ضعف دموکراسی‌های جدید است و شاید بتوان انواع مختلفی از ضعف‌های دموکراتیک برای آنها برشمرد. اما در هر حال این اصطلاحات نه حاکی از یک وضعیت ایستایی بلکه بیانگر روند در حال گذار و در واقع نشان دهنده جریان رو به سوی جایگزینی الگوهای سنتی نمایندگی است.

در چنین وضعیت پویایی یکی از آزمون‌های مهم جهت تشخیص استحکام دموکراسی، توانایی جامعه در برخورد با جامعه و اقتصاد است. این بدان معناست که در دورانی چون عصر حاضر که افکار عمومی خواهان اصلاحات است، تغییرات اساسی در عرصه اجتماعی و اقتصاد می‌تواند به دموکراسی‌های جدید معنا و محتوا و حتی استحکام ببخشد. اما متأسفانه به همان میزان علاقمندی به اصلاحات، یاسی فراگیر، دل‌سردی، انزوا از سیاست و کاهش مشارکت نیز وجود دارد. از این گذشته شاید به همان میزان تقاضایی که

نسبت به اصلاحات احساس می‌شود حالتی از یأس عمومی نسبت به حکومت‌های دموکراتیک وجود داشته باشد؛ آن هم حکومت‌هایی که خود در وهله اول مسؤول اجرای آن اصلاحات تلقی می‌شوند.

چنین رکودی در دموکراسی یادآور بحران حکومت در آمریکای لاتین در دهه ۱۹۳۰ است که برخی جامعه‌شناسان از آن به عنوان خلأ قدرت یاد می‌کنند. این دوره تاریخی بسا نگرانی گسترده و بحران بزرگ اقتصادی همراه بود. در این برهه از زمان حکومت‌ها قادر به اتخاذ تصمیم موثری نسبت به موضوعات اقتصادی نبوده و به نظر می‌رسید حمایت اجتماعی خود را از دست داده باشند. این نسخه را امروزه می‌توان برای کشورهای چون برزیل، پرو حتی لهستان و و شاید دیگر کشورهای شرقی بیچید.

اگرچه در اینجا مقایسه با دهه‌های ۱۹۳۰ مفید است اما نباید در این باره راه افراط را در پیش گیریم. دموکراسی ضعیف و نهی زمان حاضر را نباید با دموکراسی‌های به اصطلاح رونمایی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم کشورهای آمریکایی لاتین مقایسه نمود. این اصطلاح بیشتر به دموکراسی‌های الیگارشی - که زمانی دستخوش بحران بودند- دوره‌های روشنفکری در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ اشاره دارد. به جرأت می‌توان گفت دموکراسی‌های رونمایی دوران الیگارشی همان دموکراسی‌های تهی یا ضعیف امروزی نیستند که از آنها صحبت می‌کنیم. در واقع آن دموکراسی‌ها رونمایی نام داشتند نه به این خاطر که فاقد یک محتوای اقتصادی و اجتماعی بودند بلکه برعکس فقط به خاطر چنین محتوایی این نام را به خود گرفتند. از آنجا که دموکراسی‌ها از الیگارشی و برای الیگارشی بودند لذا نه می‌توان آنها را دموکراسی تهی و نه می‌توان دموکراسی ضعیف خواند. به گمان ما بعید است که بتوان دموکراسی‌های جدید را یک ظاهر سیاسی - ساختاری که محتوای اجتماعی - اقتصادی را مخفی می‌کند ترسیم نمود یا بتوان توسط یک توهم سیاسی که واقعیت ساختار قدرت اجتماعی و سیاسی را پنهان

می‌کند، نشان داد. در واقع دموکراسی‌های جدید را باید دموکراسی‌های ضعیف نامید چرا که آنها تصمیمات مأخوذ از مراکز واقعی قدرت را مخفی نگه داشته و در بسیاری از موارد تنها میراثی از حکومت‌های استبدادی سابق را نمایندگی می‌کنند.

۱- این متن در اصل برای سمینار تحولات نظام جنوب شرق آمریکا تهیه شد که از نظرات و انتقادات اعضای این سمینار نیز بهره مند گردید. من خودم را مدیون همکاریهای Adam Przeworski, Guillermo O'Donnell, Jose Maria Maravall, Luiz Carlos Bresser Pereira, and Philippe Schmitter در این سمینار می‌دانم و همچنین از زحمات Joseph Tulchin, Regis de Castro Andrade, and Samuel Valenzuela که خارج از این سمینار مرا یاری نمودند قدردانی می‌کنم. از همکاری Silvia Raw در Wilson Center و از Scott Martin و Kate Snow نیز به خاطر مساعدتشان در ترجمه بعضی متونهای نزدیک به زبان انگلیسی تشکر می‌کنم.

من این کار را در سال ۱۹۹۱ در Helen Kellogg Institute از دانشگاه Notre Dame آغاز کرده و در ژانویه ۱۹۹۲ در Woodrow Wilson Center واشنگتن به عنوان بخشی از طرح پروژه ام تحت عنوان دموکراسی و بحران به پایان رسانیدم. لذا تشکر فراوان خود را به Kellogg Institute و Wilson Center ابراز می‌دارم.

۲- philippe schmitter and Terry karl, 'What Democracy Is ... and Is Not', Journal of Democracy, summer ۱۹۹۱, p. ۷۵.

۳- مطابق با نظرات Samuel Valenzuela در پیشنویس این متن، دموکراسی‌های جدید مواردی از تحول دموکراتیکی خارج از حکومت دیکتاتوری محسوب می‌شوند که در نبود وضعیت دموکراسی پایدار رخ می‌دهند.

۴- Juan Linz, The Breakdown of Democratic Regimes: Crisis, Breakdown and Reequilibration. Baltimore; London: Johns Hopkins University press, ۱۹۸۷, Third printing. The same

۵- البته ثبات وضعیت فراگیرتری را شامل می‌شود. برای مثال لیسپت در:

Linz and Alfred stepan in 'political crafting of Democratic consolidation or Destruction: European and south American Comparisons', in Robert Pastor, Democracy in the American: Stopping the

op.cit

۱۱ - مراجعه کنید به:

various works of Engels, mainly 'The Origins of the Family the Private Property and the State.'

۱۲ - برای آشنایی بیشتر از تعاریف ویر در این زمینه مراجعه کنید به:

Politics as a Vocation, in Hans Gerth, and C. Wright Mills From Max Weber: Essays in sociology, New York: Oxford University press, ۱۹۵۸.

۱۳ - Elemer Hankiss, 'A Grande Coaliao 'As Mudancas na Hungria', Revista Lua Nova, No. ۲۲, desember ۱۹۹۰, sao paulo: CEDEC, pp. ۳۵-۶۸

این مقاله انتشار یافت در:

۹ of Hankiss, East european Alternatives: are there any ?, publishes in ۱۹۹۱ by oxford univrsity press chapter

۱۴ - اصطلاح دموکراسی فقیر از منابع ذیل اخذ شده است:

Dante caputo and jorge sabato, La Integrecion De las Democrecias pobres: oportunitades y Peligros' unpublished manuscript, Buenos Aires, ۱۹۹۰

۱۵ - در بازخوانی مطالعات مختلف از آمریکای مرکزی باید پرسید که آیا دیدگاه های بدبینانه مربوط به این مناطق نمی تواند ترسیم کننده وضعیت کلی دموکراسی در دیگر کشورهای آمریکای لاتین باشد؟ در این زمینه مراجعه کنید به:

CF Edelberto Torres-Rivas, sentroamerica la democracia posible. San jose, Costarica: EDUCA and FLACSO, ۱۹۸۷

همچنین به:

susanne jonas, the Battele for Guatemala. San Francisco Westview press, ۱۹۸۹.

دیگر دیدگاه های تئوریک مختلف در این زمینه از این قرار است:

Giuseppe Di palma, 'The European and the Central American Experience'. In Giuseppe Di palma and Laurence Whitehead, 'The central American Impasse, New York: st. Martin,s prees, ۱۹۸۶; and Terry Karl, 'Dilemas de la democratizacion en America Latina': In julio Cotler, ed. Estrategias para el Desarrollo de la Democracia: En peru y America Latina. Lima: Instituto de Estudios peruanos (IEP), ۱۹۹۰.

Pendulum, New York, London: Holmes & Meier, ۱۹۸۹.

ثبات را نیازمند سطح بالاتری از توسعه اقتصادی و سطح معینی از اثربخشی در یک رژیم دموکراتیک می بیند. Dankwart A. Rustow, 'Transitions to Democracy', Comparative Politics, Vol. ۲, No. ۳, April ۱۹۷۰.

۷- در اینجا من صرفاً دیدگاه کلی شومیتز را درباره رابطه میان تحول و استحکام مطرح می کنم. برای دستیابی به دیدگاه های جامع تر وی در این زمینه مراجعه کنید به: Philippe Schmitter, 'The Consolidation of Democracy and the Choice of Institutions'. East-South System Transformations. Working paperv, Department of Political Science, University of Chicago, Chicago, III, September ۱۹۹۱.

۸ - این ساختار پیچیده که در برزیل مشهور است را می توان در قالب یکسری مطالعات سیاسی و جامعه شناسی که آغازشان با

Evaristo de Moraes Filho, O problema do Sindicato Unico no Brasil, e Azis Simao, O Estado e o Sindicato.

می باشد مشاهده نمود. یک لیست قابل توجهی از مقالات و کتب نیز در این زمینه انتشار یافته است که برای نمونه می توان اشاره نمود به: Leonicio Martins Rodrigues and Jose Albertino Rodrigues از بهترین تحلیل هایی که در مورد گروه گرایی برزیلیایی در انگلیس صورت گرفته با این عنوان است:

Philippe Schmitter, Interest Conflict and Political Change in Brazil. Stanford: Stanford University Press, ۱۹۷۱.

برای دستیابی به یک تحلیل خوب از تاریخ و ساختار اتحادیه می توان به مورد ذیل اشاره نمود:

Kenneth Erickson, The Brazilian Corporative State and the Working Class Politics. Berkeley: Los Angeles: University of California Press, ۱۹۷۷.

۹ - مراجعه کنید به:

Timothy Power, 'Politicized Democracy: Competition, Institution, and "Civil Fatigue" in Brazil' Mimeo., Dept. of Government, University of Notre Dame, ۱۹۹۱.

۱۰ - در اینجا هدفمان از به کارگیری اصطلاحات روستویی این است که موضوع را از منظر تکوینی که تأکیدش بر منشأ دموکراسی سیاسی است بررسی نماییم. این متفاوت است با رویکرد کارکردی که کارکرد دموکراسی های تأسیس شده را مورد بررسی قرار می دهد. در این مورد مراجعه کنید به: Dankwart Rustow.

آرشیو کتب و اسناد
شماره ۱۴ / زمستان و بهار ۸۳

۱۳۹